

شاپوردوم (شاپور ذوالاکتاف)

ما از رخداد‌های درون ایران در دو دهه نخست سلطنت شاپور دوم به جز واقعه تدوین اوستا چندان آگاهی‌ئی نداریم. ولی می‌دانیم که در اثر از میان رفتن اختلافات حوزه‌های فقهی که به تدبیر آترپاد مهرانسپند و اردوی راج انجام گرفت، سپهداران بزرگ کشور و ارتش شاهنشاهی ایران وحدت دیرینه را بازیافته بودند. با تدبیرهایی که این دو مؤبد برجسته به کار برده بودند سپهداران کشور اختلافاتشان را به کنار نهاده و همچون دوران شاپور اول در انسجام و همدلی بودند.

از شگفتی‌های روزگار آن که اقدام دولت ایران برای تدوین دین رسمی مزدایسنه و گرد آوردن مذاهب مزدایسنی در یک بوته در زمانی انجام می‌گرفت که امپراتوری روم نیز در آستانه رسیدن به مرحله تغییر دین به مسیحیت و رسمیت دادن به آئین مسیح در دربار و سرزمینهای زیر سلطه امپراتوری قرار گرفته بود. این واقعه که حدود ده سال پس از تدوین نوین اوستا به وقوع پیوست در ایران بازتاب بسیار قابل توجهی یافت. امپراتور کنستانتین در سال ۳۳۰ م تغییر دین داده دین میتراپی خویش را رها کرده مسیحی شد و دین مسیح را در دربار و ارتش و دستگاه‌های دولتی سراسر کشورش رسمیت داد. ولی این اقدام او مخالفت مخالفی از نیرومندان دولت روم را برانگیخت و او را به خود مشغول داشت، و او گرچه از امپراتوران تجاوزطلب بود ولی فرصت نیافت که به مرزهای ایران تعرض کند.

رسمیت یافتن دین مسیح که سبب می‌شد توده‌های مسیحی در درون امپراتوری با شور و شوق از دولتشان حمایت کنند و برای تقویت ارتش روم و گسترش دین وارد ارتش شوند باعث شد که مغان مذاهبهای دین ایرانی خطر رومیان را جدی‌تر از پیش بگیرند و بیش از پیش در راه وحدت مذهبی حرکت کنند و هرگونه اختلافات مذهبی را به کنار نهند و در تقویت دین و دولت بکوشند.

سرکوب قبایل عرب توسط شاپور دوم

پیش از این گفتیم که سرزمینهای حران و نصیبین و دارا و آمیدا و بخشی از ارمنستان را رومیان در میان آشفتگی‌های اوضاع درونی ایران اشغال کردند. این سرزمینها چندین سال در

اشغال رومیان بود و آنها را عملاً ضمیمه قلمرو خودشان کرده بودند. و گفتیم که بخشی از قبایل عرب با استفاده از فرصت آشفتگی اوضاع دربار و دولت ایران در سرزمینهای اطراف غربی و جنوبی میان رودان تاخت و تاز کردند و زمینهای را برای خودشان گرفتند و آبادیهائی را به ویرانه کشاندند.

در این میانه شاپور دوم که از روز تولدش شاهنشاه نامیده شده بود به سن بلوغ رسید و تصمیم گرفت که شکوه از دست رفته ایران را بازگرداند، و هم سرزمینهای ایرانی را از اشغال رومیان بیرون بکشد، و هم خطر عربهای نورسیده بیابانی را از مرزهای کشورش دور کند. قبایل عربستان در میان آشفتگیهای اوضاع درونی ایران در سه دهه گذشته از سوئی به درون بیابانهای حران و نصیبین خزیده بودند که در اشغال رومیان بود، و از سوئی از راه دریا به حاشیه کرانه‌های جنوبی پارس رفته بودند و فسادها می‌کردند. در اطراف جنوبی فرات (در جنوب عراق کنونی) نیز قبایل نورسیده بنی بکر و بنی تمیم فساد می‌کردند و زمینها را به چراگاه شتر مبدل ساخته کشاورزی را از رونق انداخته به تأسیسات آبیاری زینتهای بسیار زیادی وارد کرده نواحی اطراف سکونتشان را در ناامنی فرو برده به کشاورزی جنوب عراق آسیبهای بسیار وارد آورده بودند. قبایل یمنی طی نیز در آن اواخر در دنبال مسیر هجرتشان از یمن به شمال عربستان و اطراف جنوبی مرزهای عراق رسیده بودند.

طبری نوشته عربها که سرزمینهایشان فقرزده بود چشمشان به خیرات ایران بود. جمع بزرگی از آنها از بحرین (سرزمینهای کرانه‌های غربی دریای پارس) و کاظمه (کویت کنونی) از راه دریا به سواحل جنوب پارس سرازیر شده بودند و در آن سرزمینها فساد و تباهی به بار می‌آوردند. در این سالها ایرانیان گرفتار مشکلات خودشان بودند، و تاج شاهی را بر سر یک نوزادی نهاده بودند و کسی هیبتی از او در دل نداشت. این وضع ادامه یافت تا شاپور به سنین جوانی رسید و شانزده ساله شد. و نوشته که شاپور از کودکی نشان داد که در اندیشه آبادسازی و شکوه ایران است. او همواره از سران کشور که به حضورش می‌رسیدند درباره اوضاع مناطق کشور پرس و جو می‌کرد، و خبرهایی که به او می‌رسید برایش ناخشنودکننده بود و همه خبر نابه‌سامانی و آشفتگی و از هم‌پاشیدگی و ناامنی بود؛ و این خبرها دل شاپور را به درد آورد. او چون به سن ۱۶ سالگی رسید سپهبدان و افسران ارتش را به حضور طلبید و برایشان درباره پریشانیهای که در سالهای کودکیش بر کشور مستولی بود سخنرانی کرد و به آنها اطلاع داد که تصمیم دارد اوضاع کشور را روبه‌راه کند؛ لذا تصمیم دارد که خودش شخصاً به سرکوب دشمنان کشور برخیزد. بزرگان به او مشورت دادند که چنین اقدامی را به یکی از افسران

بلندپایه بسپارد و خودش به جنگ نرود. او گفت که این کار جز از خود او از کسی بر نمی آید. سپس سپاهش را آماده کرد و به سران سپاه فرمود که به عربهایی که وارد کرانه های جنوبی پارس شده و خرابیها به بار آورده اند رحم نکنند و کسی از آنها را زنده نگذارند. او به عربهای عبدالقیس که وارد کرانه جنوبی پارس شده بودند و فساد می کردند حمله برد و آنها را بی رحمانه کشتار کرد. آن گاه از راه دریا به هَجَر و خط (سواحل غربی دریای پارس در منطقه شرقی عربستان) رفت که جماعات بزرگی از بنی تمیم و بنی بکر و عبدالقیس در آنجا بودند، و بسیاری از آنها را کشتار کرد. بقیه شان به کوهستانها و بیابانها و ریگزارها گریختند. سپس از آنجا به یمامه (سرزمینهای داخلی شرق عربستان) رفت و بنی بکر را سرکوب کرد، و از آنجا در سرزمین حجاز تا نزدیکیهای یشرب (مدینه) رفت و هر قبیله که بر سر راهش بود را سرکوب می کرد. از آنجا به شمال رفت و وارد منطقه قبایل ایاد و بنی تغلب شد که در میان کشورهای ایران و روم واقع شده بود (بیابانهای حران و نصیبین). در آنجا نیز کشتار بسیاری انجام داد و ایاد و تغلب را از منطقه تاراند.^۱

مسعودی نوشته که جماعات بزرگی از عربهای ایاد به درون سرزمینهای «جزیره فرات» (بیابانهای منطقه حران و نصیبین) خزیده بودند و فساد می کردند؛ و رئیسشان در زمان شاپور دوم نامش حارث ابن اَعْرَ اِیادی بود. آنها تابستانها به جزیره می رفتند و زمستانها به عراق (زمینهای شمالی حیره). شاپور چون به ۱۶ سالگی رسید تصمیم گرفت که اینها را از منطقه بیرون کند.^۲

منطقه جزیره همان سرزمینهای حران و نصیبین و دارا بود که پیش از این دیدیم رومیان در زمان بهرام دوم اشغال کردند، و اکنون نیز در اشغال رومیان بود. قبایل ایاد و بنی تغلب در چند دهه اخیر به تشویق رومیان از بیابانهای شمالی عربستان به درون این سرزمینهای اشغالی کوچیده بودند. به یاد داریم که در اواخر دوران پارتی نیز رومیان اینها را تشویق به خزیدن به درون همین سرزمینها کرده بودند؛ سپس اَرْدَشِیر بابکان آنها را به درون بیابانهای شام تاراند. هدف رومیان هم در زمان آشفنگیهای اواخر دوران پارتیان و هم در آشفنگیهای سه دهه اخیر از این کار آن بود که ترکیب جمعیتی منطقه را بر هم بزنند و جماعتی از قبایل عرب وفادرا به خودشان را در منطقه داشته باشند. اینها در جنگهای رومیان با ایران به خدمت ارتش رومیان درمی آمدند. طبری به یکی از جنگهای رومیان با ایران اشاره کرده که دهها هزار عرب

۱. تاریخ طبری، ۱/ ۳۹۹-۴۰۰.

۲. مروج الذهب، ۱/ ۲۷۹.

در سپاه رومیان شمشیر می زدند.^۱

شاپور چاره‌ئی نداشت جز آن‌که با این عربان با سخت‌گیری رفتار کرده آنها را از منطقه بیرون کند. او با اقدامات بسیار خشونت‌آمیزی که درخور همین اقوام بیابانی بود آنان را از نواحی تمدنی دور کرد و امنیت را به منطقه برگرداند. مسعودی نوشته که شاپور به جزیره لشکر کشید، جماعات بزرگی از ایادیها را کشتار کرد و بقایایشان به سرزمینهای روم گریختند (سال ۳۲۷ یا ۳۲۸ م). و یادآور شده که وقتی معاویه با علی در جنگ شد (جنگی که اتفاقاً در همین منطقه در کنار روستای صِفِّین رخ داد) علی در یکی از خطبه‌هایش گفت: «زود باشد که معاویه به هلاکت برسد؛ همان‌گونه که ایادیها را شاپور به هلاکت رساند».^۲

شاپور برای آن‌که مرزهای جنوبی و غربی میان‌رودان را در برابر خزش عربها مصون دارد امارت عربی حیره - با مرکزیت نجف کنونی - که ریاستش در دست رئیس قبایل بنی‌لخم بود را تقویت کرد. یک افسر ایرانی با منصب «مرزبان» در مرکز این امارت مستقر شد، و پادگان حیره نوسازی و تقویت شد. امر کنترل نقل و انتقال قبایل شمال عربستان به این امارت واگذار شد. چند مرکز نظامی نیز در مناطق شرقی و شمالی عربستان دائر شد تا نقل و انتقال قبایل منطقه را زیر نظر و کنترل داشته باشند. علاوه بر پادگان حیره، پادگان بزرگ شاپور در منطقه انبار کنونی دائر کرد و این منطقه که ساکنانش مخلوطی از آرامیان بومی و عربهای مهاجر بود را تبدیل به شهرستان بزرگ شاپور کرده ضمیمه استان بابل کرد. سران قبایل عرب بیابانی این منطقه در غرب فرات نیز موظف شدند که در فرمان امیر حیره باشند. پس از آن، شاپور از قبایل شمالی عربستان دل‌جویی کرد و سرانشان پذیرفتند که در فرمان امیر حیره باشند.

امارت حیره در سده‌های آینده یکی از مهم‌ترین مراکز تمدنی شمال عربستان شد و به‌عنوان واسطه انتقال تمدن ایرانی به قبایل نواحی شمالی و شرقی عربستان عمل کرد.

اقداماتی که شاپور جوان در سرکوب قبایل عرب انجام داد نشانه تدبیر و کاردانی او بود. اینها در درون مرزهای کشور ساسانی می‌زیستند، و قبایلی که در کرانه شرقی عربستان بودند (مشخصاً عبدالقیس) هرگاه و بی‌گاه که فرصتی دست می‌داد از راه دریا به کرانه پارس سرازیر می‌شدند و ناامنی ایجاد می‌کردند. در منطقه فرات میانی نیز عربها آلت دست رومیان می‌شدند و در موارد بسیاری در جنگهای رومیان با ایران در کنار رومیان می‌جنگیدند تا از غنایم جنگی پاداش دریافت کنند. کاری که شاپور باعربها کرد نشانه دوراندیشی و آگاهی

۱. تاریخ طبری، ۱/ ۴۰۰.

۲. مروج الذهب، ۱/ ۲۸۰.

سیاسی ژرف این شاهنشاه بود. از این پس تا پایان دوران ساسانی عربها در آرامش زیستند و هیچ‌گاه به فکر دست‌اندازی به سرزمینهای جنوبی و غربی میان‌رودان برنہ آمدند و هیچ‌گاه جرأت نکردند که از راه دریا به کرانه جنوبی پارس بروند مگر برای فروش شتر و گوسفند و پشم و پوست و خریدن خواربار و وسایل معیشت. امنیتی که دولت ایران در منطقه‌شان برقرار کرد برای آنها نیز رضایت‌بخش بود، زیرا با سرپرستی ایران به دوران ستیزه‌های قبایلی خودشان در این مناطق نیز پایان داده شد. از خوش‌رفتاری شاپور با سران قبایل عرب در سالهای آینده نیز داستانهای برای عربها مانده بوده که بعدها وارد کتابهای ادبی و تاریخی عربی شده و برای ما مانده است، و جایش در این گفتار نیست.

داستانهایی که بعدها عربها از خوشنتمهای شاپور درباره خودشان بازگویی می‌کردند و سخن از کشتار عربها می‌گفتند می‌تواند که نسبت به عربهای خزیده به کرانه‌های جنوب ایران اتفاق افتاده باشد. از گزارش طبری خواندیم که شاپور به افسران فرمود که به اینها هیچ ترحمی نکنند و همه‌شان را بکشند. او که از فسادکاریهای عربهای خزنده سخت به‌خشم بود تصمیم گرفت که آنان را به سختی سرکوب و ادب کند تا در آینده هیچ‌گاه به فکر چنین اقدامها و فسادهایی برنہ آیند. آنها قومی بودند که لازم بود به شدت ترسانده شوند، وگرنه غرور بیابان‌گردی‌شان مانع از آن می‌شد که به اطاعت هیچ قوم متمدنی درآیند و دست از راه‌زنی و ویران‌گری که سنیت دیرینه‌شان بود بکشند و به سکونت گرایند. آنها فقط بیابان می‌خواستند و هر جا که جاگیر می‌شدند آبادیها را تبدیل به بیابان و چراگاه شتر می‌کردند. تنها راه شاپور آن بود که آنها را به درون بیابانهای عربستان واپس براند. ولی طبیعی بود که عربها که با دست‌یابی به زمینهای پرسیزه و گیاه به‌آرزوی دیرینشان رسیده از گرسنگی و قحطی بیابانهای بی‌آب و گیاه عربستان رهیده بودند به آسانی تسلیم شاپور نمی‌شدند، و چون می‌دانستند که در بیابانهای عربستان به همان گرسنگی پیشین و همان تنگی معیشت برخوانند گشت مجبور بودند که در برابر شاپور تا پای جان مقاومت کنند. بازخوانی رخدادهایی که سیصد سال پس از این اقدام شاپور رخ داد که خزش عربها به همراه فتوحات اسلامی به ایران و خاورمیانه صورت گرفت و به درهم کوفتن تمدن کهن ایران و نابودگری فرهنگ و کشتارها و تخریبها انجامید، به مطالعه‌گر تاریخ حق می‌دهد که خوشنتمهای شاپور درباره عربهای خزنده به کرانه‌های جنوبی پارس و کرمان را توجیه کند. آنها قومی بودند که باید شدیداً ترسانده می‌شدند. اقدامی که شاپور دوم انجام داد نشان از دوراندیشی او دارد نه بی‌رحمی او. عربها بر اساس یادآوریهائی که داشتند بعدها گفته‌اند که شاپور سران قبایل را در عربستان برسر

جاده‌ها بردار زد؛ و طایفه‌هایی از آنها را در کرانه‌های جنوب دریای پارس (که در آن زمان تابع کرمان بود - و به تبع آن - کرمان نامیده می‌شد و اکنون امارات متحده عربی است) اسکان داد. دبیر بلخی دربارهٔ سرکوب عربها چنین نوشته است:

چون [شاپور] طفل بود از همه اطراف مفسدان دست بر آورده بودند، و بر خصوص عرب دست‌درازی بیشتر می‌کردند. و چون به حد بلوغ رسید... بزرگان لشکر را جمع کرد و وزیران را گفت: «مرا تا این غایت از نارفتن به جهاد مفسدان عذر آن بود که به زاد کوچک بودم و قوت سلاح برداشتن و جنگ کردن نداشتم؛ اکنون به حد بلوغ رسیدم و عذری نماند؛ وقت رنج کشیدن و جهان گشادن و قمع مفسدان (سرکوب فسادکاران) آمد. چه، کوشش پاسبان دولت است و تا رنج نکشند آسانی نیابند. و آغاز به جهاد عرب خواهم کردن که به ما نزدیکتر و فساد ایشان بیشتر است». همگان بر وی ثنا و آفرین کردند و گفتند: «ما بندگان و فرمان‌برداران ایم و هر چه شاهنشاه فرماید آن کنیم. و همانا چنان صواب‌تر که بندگان را به پیکار فرستد و خود در مملکت و مقر عز می‌باشد (ساکن شود)». جواب داد که «مثل پادشاه مثل سر است و مثل لشکر مثل تن، و همچنان که تن بی سر به کار نه‌آید لشکر بی پادشاه کار را پیش نتواند برد. و این مهم که من پیش می‌گیرم لشکرها را با خویشتن نخواهم بردن جز اندکی؛ و بنه و تجمل پادشاهی بر نخواهم داشت، تا عرب را که محل ایشان محل سگان باشد صورت نبندد که به پیگار ایشان می‌رویم. بل بر سیل نخجیر بر خواهم نشست. باید که فردا به میدان آیند تا آنرا که خواهم با خویشتن ببرم». روز دیگر به میدان بایستادند... سه‌هزار مرد مبارز جریده (یکه سوار تیزرو) با خود برنشاند چنان که یک‌هزار سوار مقدمان و معروفان لشکر بودند پوشیده، و یک‌هزار سوار مبارز سلاح خویشتن و از آن این مقدمان داشتند، و یک‌هزار سوار مردانه هر یک دو جنیبت (اسب یدکی) می‌کشیدند. تاختن برد تا به عرب رسید که سرحدهای پارس و خوزستان داشتند. و این مقدمان را گفت: «دانید که من شما را از بهر چرا برگزیدم و آوردم؟» گفتند: «فرمان شاه را است». گفت: «از بهر آن که شما معروفان و توان‌گران‌اید، و از اکنون باید که جز مردگشتن و گرفتن هیچ کار نکنید... و تا عرب خبر یافتند سواران پوشیده و شمشیرها کشیده دیدند، و هیچ کس از آن عرب خلاصی نیافتند الا همه یا کشته یا گرفتار شدند. و از بسیاری که بکشتند ملال گرفتند. پس مرد را می‌آورد و هر دو کتف او به هم می‌کشید و سولاخ می‌کرد و حلقه‌ئی در هر سولاخ کتف او می‌کشید... و او را از بهر این ذوالاکتاف گفتند.»

و چون سرحد پارس و خوزستان از ایشان خالی کرد، کشتیها خواست و هم با آن قدر لشکر دریا عبیره کرد (از دریای پارس گذشت) و جزایر از ایشان بستد و به جزیره خط (بحرین کنونی) بیرون آمد که نیزه‌های خطی از آنجا آرند، و از آنجا به بحرین (شرق عربستان) رفت، و همچنین می‌رفت و عرب می‌کشت تا به هجر (منطقه احساء) و یمامه رسید، و چاهها و مصنعمای (آب‌گاههای) آب ایشان را می‌انباشت. و عنان سوی دیار بکر و بلاد شام تافت و جمله عرب را آواره کرد الا جماعتی که به زینهار پیش خدمت او آمدند، و ایشان را قبول کرد و از همگان نواستد (باج گرفت)، و ایشان را به سرحد بیابانها و جزایر بنشانند که جز عرب مقام نتوانست کرد... و چون این کار بکرد همه جوانب دیگر از وی بیندیشیدند و ملک او مستقیم گشت. و واپارس و خوزستان آمد؛ چه مقام او به استخر پارس بود.^۱

جنگهای ایران و روم در زمان شاپور دوم

شاپور دوم با بیرون راندن قبایل ایاد و تغلب از جزیره فرات نخستین گام را برای اقدام بعدی که آزادسازی این سرزمینهای از اشغال رومیان بود برداشت. رومیان چند پادگان در شهرهای حران و نصیبین و سنگارا و دارا و آمیدا دایر کرده بودند و سپاهیانشان در این پادگانها مستقر بودند. بیرون راندن عربها از این سرزمینها نشانه ابراز ادعای دولت ایران در مالکیت این سرزمینها و آزمایشی برای بررسی واکنش دولت روم بود. این اقدام که به مثابه نقض پیمان صلح دو دولت بود که چندین سال پیش از این با اشغال این سرزمینها بر ایران تحمیل شده بود می‌توانست که فتیله جنگ دو دولت را شعله‌ور سازد، و جنگ دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی رومیان را توجیه کند. شاپور خودش را برای رویارویی با رومیان آماده کرده بود، و بر آن بود که به هر بهائی باشد سرزمینهای ایرانی را از اشغال رومیان بیرون بکشد و این ننگ تاریخی را از دامن ایران بزداید.

قیصر کنستانتین در سال ۳۲۴ به دین مسیح درآمده بود و در سال ۳۳۰ آن را دین رسمی سراسر کشورش اعلام کرد و برای آن که به سرزمینهای مسیحی نشین نزدیک تر باشد پایتخت را از رم ایتالیا به شهر یونانی نشین و مسیحی شده بیزانتیوم (اکنون استانبول در ترکیه) در آخرین حدود شرقی یونان منتقل کرده آن را به نام خودش کنستانتیناپول نامید.^۲ او در سال ۳۳۷ در

۱. فارس‌نامه ابن بلخی، ۱۸۸ - ۱۹۱.

۲. سریانیها این شهر را قسطنطنیه گفتند، عربها نیز بعدها این نام را از سریانیها گرفتند. اوغوزهای

گیر و دار تهیه مقدمات لشکرکشی به میان رودان بود، ولی اجل مهلت اش نداد، و از جهان رفت. پس از او دربار روم وارد آشفتگی سیاسی چندساله شد که علت آن درگیریهای مدافعان آئین کهن رومیان با هواداران دین مسیح بود. همهٔ اینها به شاپور فرصت داد تا برنامه‌هایش را برای آزادسازی سرزمینهای ایرانی از اشغال رومیان دنبال کند. او تصمیم جدی داشت که ایران را به شوکت و شکوه دوران شاپور اول برگرداند، و پس از بازگیری سرزمینهای اشغالی یک پیمان صلح درازمدت را با دولت روم منعقد کند تا امپراتوران تجاوزگر با لشکرکشیهای نابه‌جایشان آن‌همه صدمه به خودشان و ایران و مردم منطقه نزنند.

رومیان قومی بودند بیگانه از آسیا که از اروپا بودند و بسیاری از اقوام را به تسخیر درآورده از آنان بندگی می‌کشیدند و با ثمرهٔ کار و تلاش این بیچارگان که شامی و مصری و مردم اناتولی بودند گنج برگنج می‌انباشتند و اقوام زیر سلطه را در فقر دائم نگاه می‌داشتند. رومیان به این حد هم قانع نبودند و در آرزوی دستیابی بر میان‌رودان بودند، و هرگاه دولت ایران گرفتار مشکلات داخلی می‌شد آنها نیز سرزمینهای آمیدا و حران و نصیبین را مورد تعرض قرار می‌دادند. شاپور دوم که اصولاً دخالت رومیان در آسیا را دون شأن مردم آسیا می‌دانست و معتقد بود که منطقهٔ خاورمیانه از نظر سنتی منطقهٔ نفوذ ایران است، پس از تصفیة قبایل عرب و تشکیل امارت حیره، درصدد آمادگی برای آزادسازی نصیبین و حران و لشکرکشی به آمیدا و ارمنستان برآمد.

وقتی دولت روم دین مسیح را دین رسمی دولت اعلام کرد شاه دست‌نشاندهٔ رومیان در ارمنستان - همان آتردات موسوم به اشک سوم که پیش از این شناختیم - نیز مجبور بود که از سیاست دولت روم پیروی کند. او به ناچار مسیحی شد، اعضای دولتش و بخشی از اشراف ارمنی نیز به تبع او مسیحی شدند، ولی مردم ارمنستان دین کهن میتریسَنه داشتند. با درگذشت کنستانتین در ارمنستان شورش برای رهائی از شاه دست‌نشاندهٔ رومیان و بازگشت به زیر چتر شاهان ایران خواه برپا شد و بخشی از اشراف این کشور از دربار ایران حمایت طلبیدند.

عثمانی که حدود ۱۱۲۰ سال بعد آن‌را تصرف کردند چون که زبانشان به تلفظ کنستانتیناپول نمی‌گشت آن‌را استانبول گفتند که تا کنون مانده است. عثمانیها با جمعیت این شهر چنان کردند که یک نسل بعد کسی از آنها باقی نمانده بود مگر بچه‌هایشان که به اسیری عثمانیها برده شده و اجباراً ترک‌زبان کرده شده بودند. کلیسای سلطنتی این شهر را نیز عثمانیها تبدیل به مسجد کردند، و امروز یکی از معروفترین و زیباترین مسجدهای جهان است ولی هنر بومی بر در و دیوارش می‌رقصد و ما را به یاد روزگاری می‌اندازد که صاحبانش بومیان هزاران ساله بودند.

شاپور به خواست مردم ارمنستان به آن کشور لشکر کشید، اترداد دست‌نشانده رومیان را از سلطنت ارمنستان برکنار کرد، و ارمنستان را به یکی از هواداران ایران سپرد که از همان خاندان کهن ایرانی پارتیان بود.

با بازگشت ارمنستان به سپهر ایران گرجستان که تابع ارمنستان بود نیز به سپهر ایران برگشت و مرزهای شمال غربی ایران - همچون دوران شاپور اول - به شرق دریای سیاه در بندر لاتکیه رسید.

گام بعدی شاپور آزادسازی حران و نصیبین و آمیدا بود. در این میان در نواحی شرقی و شمالی کشور مشکلاتی بروز کرد: قبایل افغانی هپت‌آل در شرق کشور در صدد دست‌اندازی به خراسان برآمدند، و قبایل الانی در صدد گذشتن از رود ارس و خزیدن به درون آذربایجان افتادند.^۱ شاپور در خلال دو-سه سال، به تدبیر و کاردانی، این خطرها را سرکوب و شرق و شمال کشور را آرام داشت. ما از جریان دقیق رخدادها در این دو نقطه از کشور در سالهای پادشاهی شاپور آگاهی دقیق نداریم؛ ولی به نظر می‌رسد که شاپور چند سال درگیر آرام کردن این قبایل و برخی شورشهای محلی دیگر در شرق و شمال فلات ایران بود. هپت‌آل‌ها و الانی‌ها را پس از این خواهیم دید که در اطاعت شاهنشاه بودند و در جنگهای آزادسازی آمیدا و حران و نصیبین شرکت داشتند.

آتردادت ارمنی و هوادارانش را شاپور پس از بازگیری ارمنستان به حال خود رها کرده بود. اما آنها مسیحی شده بودند و در نتیجه نخستین هسته مسیحیان قدرت‌خواه در ارمنستان شکل گرفت که به خاطر آن که از اریکه قدرت به زیر کشیده شده بودند گرچه از نژاد ایرانی

۱. هپت‌آل‌ها اتحادیه هفت قبیله آریایی بودند. مرکز این اتحادیه منطقه‌ئی کوهستانی در وسط افغانستان کنونی بود، و قبایلشان تا نزدیکی بلخ از یک سو و کابل از سوی دیگر و نیز تا نزدیکی تاجیکستان کنونی پراکنده بودند. ابوحنیفه دین‌وری نوشته که سرزمین هپت‌آلها (به‌املائی او: هیاطله) از تخارستان و کابلستان و چغانیان تا نزدیکیهای بلخ گسترده بود [اخبار الطوال، ۵۸-۵۹]. نامهای مشابه هپت‌آل را باید در «هپت‌هندو» و «هشت‌آل» دید که اولی در دره پنجاب و دومی در جنوب ترکمنستان کنونی می‌زیستند. از هپت‌هندو نیز در وندیداد به‌عنوان قبایل آریایی پیرو آئین ایرانی یاد شده است. هشت‌آل نیز خالصاً آریایی بودند. هپت‌آل و هشت‌آل از شاخه‌های قبایل کهن آریایی توریا (توران) بودند که در زمان داریوش بزرگ سکه هوم‌خوار نامیده می‌شدند. الانی‌ها نیز از بقایای قبایل آریایی بودند که در سنگ‌نبشته‌های داریوش نامشان سکه نیز خود است. اینها را از زمان خشریته شاه ماد به‌یاد داریم که در نبردهای آزادسازی غرب ایران از دست آشوریان چه شجاعتی نشان دادند؛ و به‌یاد داریم که شاهشان در یکی از همین نبردها کشته شد.

بودند ولی به‌هواداران دولت روم تبدیل شدند. از این زمان حمایت اینها از کشیشان تبلیغ‌گر که عموماً سریانی و مورد حمایت دولت روم بودند، و تلاش برای گسترش آئین مسیح به‌منظور افزودن بر شمار هواداران خودشان در ارمنستان آغاز شد و مردم ارمنستان تا نسل بعدی به‌دو گروه متنازعِ نومسیحیان و میتریستان تقسیم شدند. نتیجهٔ این رخداد بزرگ تاریخی را پس از این خواهیم دید که چه‌گونه به‌درگیریهای درازمدت ایران و روم برسر ارمنستان انجامید تا سرانجام ارمنستان به‌دو کشور شرقی غربی، یکی تابع ایران و دیگری تابع روم تقسیم شد. پس از آرام کردن امور داخلی کشور، تلاش خستگی‌ناپذیر شاپور برای واپس‌گیری حران و نصیبین و آمیدا با گسیل لشکرهای پیوسته و جنگهای فرسایشی با دژهای پادگانی بسیار مستحکم رومیان آغاز شد.

در کشور روم پس از یک سلسله ستیز قدرت در دربار بیزانتیوم کنستانتیوس در سال ۳۵۰م با کنار زدن رقیبان نیرومندش زمام امور کشور را به‌دست گرفت و طی مصالحه‌ئی که ظاهراً با حامیان دین کهن رومی انجام داده بود نفوذ رهبران آئین کهن روم را نیز به‌روال پیشین به رسمیت شناخت و دین تلفیقی جدیدی در بیزانتیوم شکل گرفت که آمیزه‌ئی بود از مسیحیت و میتریسنه؛ و آئینهای عبادی و رسوم ظاهریش را عموماً از آئین میترای ایتالیا و یونان گرفته بود. اقدام کنستانتین اول به‌تشکیل دین نوین خشم کلیساهای شرق به‌ویژه کلیساهای اسکندریه و حران و نصیبین را نسبت به‌دربار روم برانگیخت، و نوعی نزاع دینی در میان کلیساهای و دربار روم آغاز شد که وفاداری کلیساهای شرقی نسبت به‌دولت روم را کاهش داد. در نتیجه آن تقدسی که دولت روم در زمان کنستانتین نزد مسیحیان خاورمیانه داشت از میان رفت. گرچه همسازی آئینهای مسیحی و میترای در دولت روم حمایت همه‌جانبهٔ سرداران رومی از امپراتور را به‌دنبال آورد، ولی او که با شورشائی در اروپای شرقی مواجه بود فرصت مواجههٔ جدی با شاپور را به‌دست نه‌آورد؛ و از آنجا که موقعیتش در کشور خودش متزلزل بود توسط یک هیأت بلندپایه که به ریاست فرمانده ارتش روم به‌ایران فرستاد به‌دولت ایران پیشنهاد انعقاد قرارداد آشتی داد (سال ۳۵۶م).

آمینوس مارسلینوس (رخدادنگار یونانی تبار دربار روم در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم) نوشته که شاپور در این زمان در شرق کشورش درگیر مشکلاتی بود، و امپراتور امیدوار بود که شاپور به‌خاطر حفظ امنیت در مرزهای غربی کشورش به‌پیشنهاد صلح پاسخ دهد. به‌این منظور فرمانده گارد او نامه‌ئی شامل پیشنهاد صلح به‌تیم شاپور - سپه‌سالار ایران در نزدیک‌ترین نقطه به‌مرز ایران و روم (یعنی فرمانده نیروهای درگیر با پادگانهای رومی در جزیرهٔ فرات) -

نوشت؛ و تهم‌شاپور این پیشنهاد را برای شاپور فرستاد. شاپور سفیری را با هدایای گران‌بها به‌نزد امپراتور فرستاد و در نامهٔ ملاطفت‌آمیزی به‌امپراتور چنین نوشت:

من شاهنشاه شاپور، همبر خورشید و ماه و اختران، برادرِ قیصر کنستانتیوس، به‌امپراتور درود می‌فرستم، و شادمان‌ام که می‌بینم امپراتور متوجه خطاهای گذشته شده و درصدد جبران خطاها و بازگشت به‌راه درست برآمده است. از آنجا که بیان حقیقت باید ساده و روشن باشد و از آنجا که بزرگواران همان بر زبان می‌آورند که در دل دارند، من منظور خودم را به‌اختصار بیان می‌کنم. قلمرو پدران من تا رود استریمون و پشتِ مرزهای مقدونیه بوده است، و این‌را کتابهای کهنِ شما تأیید می‌کند. من حق دارم که مطالبهٔ همهٔ سرزمینهای بکنم که در قلمرو نیاگانم قرار داشته است؛ زیرا من از نظر شکوه و شوکت و فضیلتها چیزی از شاهنشاهان بزرگ و نیاگانم کم ندارم. ولی من از کودکیم با خرد و منطق پرورده شده‌ام، و هیچ‌گاه به‌یاد نگرفته‌ام که چیزی بگویم یا کاری بکنم که پشیمانی آور باشد. اکنون من تکلیفِ خودم می‌دانم که سرزمینهای ارمنستان و جزیرهٔ فرات که به‌فریب و نیرنگ از پدربزرگم گرفته شده واپس گیرم. ما با نظری که تو دربارهٔ خودبزرگ‌بینی خویشتن داری موافق نیستیم. من با آن‌چه که شما بیان کرده‌اید که نتیجهٔ پیروزی‌ئی که در جنگ حاصل شده است همیشگی خواهد بود موافق نیستم. (*) بسیار فرق است میان یک پیروزی که بنیادش بر حيله و نیرنگ گذاشته شده بوده و پیروزی‌ئی که با شجاعت و رادمردی حاصل شده باشد. همان‌گونه که پزشکان در مواردی عضوی از بدن را داغ می‌کنند یا می‌برند تا بتوانند اعضای دیگر بدن را سلامت بدارند، امپراتور نیز می‌بایست که از این بخش کوچک از سرزمینها که همیشه باعث نزاع و جنگ و خونریزی بوده است چشم‌پوشد تا بتواند در کشورش به‌آرامش سلطنت کند. من به‌صراحت به‌شما اعلام می‌کنم که چنان‌چه سفیر من با پاسخی به‌نزدم برگردد که برایم قانع‌کننده نباشد پس از سپری شدن فصل زمستان با همهٔ نیروهایم به‌جنگِ امپراتور خواهم شتافت.

این نامه که از دولتِ روم درخواست می‌کرد که سرزمینهای ایرانی را داوطلبانه تخلیه کرده به‌ایران برگرداند در حقیقتش اعلان جنگِ دولتِ ایران به‌دولت روم بود، و شاپور تهدید

(*) یعنی من ادعای دولت روم را قبول ندارم که می‌گوید این سرزمینها را ما در جنگ از ایرانیان گرفته‌ایم و دولت ایران طبق قراردادِ صلح آن‌زمان به‌ما واگذار کرده بوده است و باید که برای همیشه جزو سرزمینهای دولت روم باشد.

کرده بود که یا زمینهای اشغالی ایران را رومیان تخلیه کنند یا امپراتور روم آماده جنگ با شاهنشاه ایران باشد. زمان آغاز جنگ نیز دقیقاً تعیین شده بود که پس از برگزاری مراسم جشنهای نوروزی بود. پاسخ امپراتور روم به شاپور را مارسلینوس چنین آورده است:

من کنستانتیوس، فاتح سرزمینها در خشکی و دریا، اوگوستوس عظیم، بهترین درودهایم را به برادرم شاپور تقدیم می‌کنم. من از سلامتی شما شادمانم، و اگر شما مایل باشید من از این‌پس دوست شما خواهم بود. ولی طمع‌کاری و سرسختی و اقدامات تجاوزکارانه همیشه شما را به سختی می‌نکوهم. شما به‌گونه‌ئی ادعای مالکیت بر جزیره فرات و نیز ارمنستان را دارید که انگار که سرزمین خودتان بوده است، و پیشنهاد داده‌اید که برای آن که سلامت به دست آید باید که عضوی را قطع کرد. چنین پیشنهادی نه تنها نمی‌تواند در هیچ مذاکره‌ئی مورد بررسی قرار گیرد بل که تنها پاسخی که می‌توان به آن داد نفی است. لذا گوشتان را بر روی شنیدن سخن حق بگشائید، سخنی که روشن و واضح است و حامل هیچ‌گونه تشریح هم نیست. فرمان‌ده گارد من به خاطر آن که اقدامی در جهت مصالح عامه انجام داده باشد بی مشورت با من و به‌توسط چندتا از شخصیت‌های دون‌پایه با یکی از افسران شما وارد مذاکره برسر موضوع دستیابی به صلح شده است. اقدام او را ما نه نفی و نه رد می‌کنیم، به شرطی که مذاکرات صلح با حفظ احترام متقابل و بی تعرض به حیثیت ما باشد. زیرا اکنون که به دنبال رخدادهائی کلیه امور مربوط به امپراتوری به ما حواله شده است این که حقوق حقه خودمان که از دیرزمان حفظ کرده‌ایم را به دیگران تسلیم کنیم اقدامی نابه‌جا خواهد بود. من به شما پیشنهاد می‌کنم که به تهدیدها تان برضد ما خاتمه دهید؛ و شکی نداشته باشید که اگر ما گاهی جنگ دفاعی را بر جنگ هجومی ترجیح می‌دهیم، چنین از خودگذشتگی‌ئی نه از روی ترس بل که به خاطر مراعات عدالت است. و اگر دیده‌اید که رومیان در برخی از نبردها سستی نشان داده‌اند ولی حقیقت آن است که هیچ‌گاه فرجام هیچ جنگی به زیان رومیان به پیش نرفته است.^۱

متن آشفته نامه امپراتور نشان‌گر آشفتگی اوضاع دولت روم و عدم آمادگی او برای جنگ با ایران بود. شاپور یقین یافت که امپراتور به این زودیها آماده رویارویی با ایران نیست؛ زیرا اگر جز این می‌بود باید به جای سخن گفتن از جنگ دفاعی پاسخ متقابل به اعلان جنگی می‌داد که او در نامه‌اش داده بود.

مارسلینوس نوشته که شاپور نمی‌خواست دست از زیاده‌طلبی بردارد؛ لذا این هیأت

۱. آمینوس مارسلینوس، دفتر ۱۲، فصل ۵/۳-۱۴.

سفارتی رومیان بی‌اخذ نتیجه به‌کشور برگشت. چند روز بعد باز امپراتور هیأت بلندپایه‌تری را با نامه و هدایای گران‌بها به‌ایران فرستاد، و به‌آن مأموریت داد که به‌هر وسیله‌ی ممکنه‌ی آمادگی شاپور برای لشکرکشی را به‌عقب اندازد. این هیأت کوشید که شاپور را متقاعد سازد تا پیمان صلح درازمدتی میان ایران و روم منعقد شود بی‌آن‌که در وضع ارمنستان و جزیره‌ی فرات تغییری ایجاد گردد. ولی شاپور که ارمنستان را واپس گرفته بود مصمم بود که جزیره‌ی فرات و شرق اناتولی را نیز واپس گیرد؛ لذا این هیأت اعزامی امپراتور نیز با دست‌خالی به‌کشور برگشت.^۱

تهم شاپور که بالاتر نامش را آوردم مأمور واپس‌گیری جزیره‌ی فرات بود. او در ماه‌های آینده شکستهای سختی بر سپاهیان رومی مستقر در دژهای حران و نصیبین وارد آورده آنها را از منطقه بیرون کرد.

شاپور در نامه‌اش به‌امپراتور اختطار کرده بود که اگر نیروهای رومی تا پایان زمستان سرزمینهای ایرانی را تخلیه نکنند در آغاز بهار جنگ را آغاز خواهد کرد. او پس از برگزاری جشنهای نوروزی، با سپاه بسیار بزرگی از شمال میان‌رودان به‌شرق اناتولی منتقل شد. هدف او آزادسازی منطقه‌ی استراتژیک آمیدا از اشغال رومیان بود. این منطقه را از زمان آشوریان به‌یاد داریم که همواره مورد اختلاف دو دولت آرمینیّه (ارمنستان) و آشور بود؛ و در زمان هوخستر (شاهنشاه ماد) به‌همراه کشورهای آشور و ارمنستان ضمیمه‌ی ایران شد. سپس به‌یاد داریم که لشکرکشی طمع‌کارانه‌ی شاه لیدیه به‌این منطقه جنگ ایران و لیدیه را به‌راه افکند که شاه لیدیه در آن شکست خورد، و اقدامش به‌پیمان صلح هوخستره و شاه لیدیه در خردادماه سال ۵۸۵ پیش از مسیح انجامید و رود هالیس (قزل ایرماق کنونی) مرز میان دو کشور شناخته شد. پس از آن کراسوس شاه بعدی لیدیه را به‌یاد داریم که در سال ۵۴۷ پیش از مسیح به‌این منطقه لشکر کشید که نتیجه‌اش لشکرکشی کوروش بزرگ برای واپس راندن او و شکست بزرگ شاه لیدیه از کوروش بزرگ و تسخیر کشور لیدیه توسط کوروش بزرگ و برچیده شدن سلطنت لیدیه و ضمیمه شدن کشور لیدیه به‌قلمرو شاهنشاهی ایران بود. سپس دیدیم که بر سر این منطقه همواره میان دو دولت ایران و روم در زمان پارتیان جنگ می‌شد؛ و رومیان هر بار که به‌قصد تصرف آن لشکرکشی می‌کردند با شکست روبه‌رو شدند.^۲

۱. همان، ۱۵/۵ و ۱/۱۴-۲.

۲. این منطقه همچنان در سده‌های بعدی و دوران اسلامی بخشی از ایران بود تا آن‌گاه که ترکان قزلباش از اناتولی وارد ایران شده تشکیل سلطنت صفوی دادند و اقدامات تحریک‌آمیز مذهبی‌شان در

امپراتور روم همه توان ارتش روم را برای دفاع از منطقه آمیدا گسیل کرد. آمیدا مرکز استراتژیک بسیار مهمی بود. سقوط آمیدا به مفهوم سقوط همه سرزمینهای اطراف جنوبی دریاچه وان بود که تا کنون رومیان در اشغال داشتند. با برگشتن آمیدا به ایران راه دست‌رسی رومیان به ارمنستان نیز بسته می‌شد.

آمینوس مارسلینوس وقایع‌نگار در نبرد آمیدا شرکت داشته و شرح پیکارهای شاهنشاه برای آزادسازی آمیدا را در یادداشتهای روزانه‌اش به تفصیل آورده است.^۱ او به رغم همه کینه‌ئی که به ایرانیان داشته، و حتی به سنت رومیان شاهنشاه را نه «شاه ایران» بل که «شاه ایرانیان» نامیده که نشانه عدم اعتراف دولت روم به شاهنشاهی ساسانی است، با این حال نتوانسته ستایشهایی که نسبت به شاپور از دلش برمی‌خواسته را کتمان کند. او نوشته که به وسیله یکی از امیران مسیحی شده جنوب ارمنستان که منصوب دولت ایران بوده ولی در نهان با رومیان ارتباط داشته و برای آنها جاسوسی می‌کرده تحرکات ارتش ایران را زیر نظر داشته است. مارسلینوس دوتا از افسران بلندپایه رومی را به نزد این امیر ارمنی فرستاده و این امیر نیز مأمورانش را در اختیار آنها نهاده تا از تحرکات شاپور در شمال میان‌رودان خبرگیری کنند و به مارسلینوس برسانند. وقتی شاپور با سپاهش وارد شمال میان‌رودان شدند رومیان همه گندم‌زارها و علف‌زارهای منطقه که بر سر راه او بود را به آتش کشیدند تا سپاهیان ایران از نظر خواربار و علوفه در تنگی افتند. ولی شاپور پیش‌بینیهای لازم را کرده بود و با تجهیزات و خواربار و علوفه کافی به راه افتاده بود. جاسوسان خبر آوردند که خود شاپور با سپاهی که شمارش از اندازه بیرون است در راه است. شاپور پیش از آن‌که از رود زاب بگذرد یک لشکر

کشور عثمانی لشکرکشی سلطان سلیم عثمانی بر ضد ایران را به راه افکند که به فاجعه چال‌دیران و اشغال این نقطه از ایران توسط عثمانیها انجامید. این منطقه اکنون در ترکیه است و دیار بکر نامیده می‌شود. نام دیار بکر را عربهای مسلمان در نیمه دوم سده نخست هجری به این منطقه دادند. جماعات بزرگی از قبایل بنی بکر شرق عربستان (به‌طور عمده از شیبانی‌ها) پس از فتوحات اسلامی به این منطقه سرازیر شده جاگیر شده و سرزمین را به نام خودشان کردند. همچنان که بدنبال فتوحات اسلامی جماعات بزرگی از قبایل مُصَرّی (تیره‌های قیسی) از غرب عربستان به جزیره فرات سرازیر شدند و جزیره فرات را به نام خودشان دِیَارِ مُصَرّ نامیدند. این دو نام از آن‌پس برای همیشه بر روی این دو سرزمین ماندگار شد. دیار بکر نیز همواره در درون مرزهای غربی ایران و بخشی از آذربایجان بود. شهر آمیدا نیز نامش آمد شد و همچنان یک شهر ایرانی بود و در زمان سلطنت اوزون حسن آق‌قویونلو مدتی پایتخت نیمه غربی ایران بود. این سرزمینها سرانجام در اثر بلاهت قزلباشان صفوی و شاه اسماعیل از ایران جدا شده ضمیمه کشور عثمانی شد.

۱. آمینوس مارسلینوس، دفتر ۱۳/ فصلهای ۴-۹ و دفتر ۱۴/ فصلهای ۱-۹.

زبده پیشتاز هزار سواری را به فرمان‌دهی تهم‌شاپور روانه آمیدا کرده بود. آن‌گاه شاهنشاه در حالی که شاه هپت‌آل و شاه الان (که مارسلینوس شاهان کیبونیت و البان نوشته) با سپاهیان ورزیده‌شان در دو سویش بودند، و بهترین سپاهیان اقوام آسیا را داشت از کنار نصیبین گذشته به سوی آمیدا به پیش رفت. پیش از آن‌که شاپور وارد منطقه آمیدا شده باشد نخستین گروه مدافع پیشتاز آمیدا که در یک تنگ‌راه مستقر بودند تا راه را بر عبور سپاهیان ایران ببندند، در درگیری شبانه با تهم‌شاپور به سختی شکست یافتند، بیشترشان یا به دست ایرانیان کشته یا در حین فرار در رودخانه غرق شدند، و اندکی به درون دژ گریختند. بامدادان، شاپور و سپاه ایران به آمیدا نزدیک شدند. مارسلینوس که با افرادی بر فراز یکی از دژهای شهر آماده دفاع بوده سپاه ایران را در اینجا چنین توصیف کرده است:

همین که نخستین فروغ خورشید تابیدن گرفت، تا آنجا که چشم کار می‌کرد زمین از انبوه سپاهیان ایران پوشیده بود. درخشش سواره‌نظام زرهپوش که کوه و هامون را در خود فرو برده بود چشمان را خیره می‌کرد. شاهنشاه (به تعبیر مارسلین، شاه ایرانیان) از سایرین قامتی رساتر داشت و یک‌سر و گردن از همه بلندتر بود. شاه هپت‌آل و شاه الان که در دو سوی او بودند نیز گرچه اندامشان کوتاه‌تر از او بود ولی درخشش و شکوهشان دیده را خیره می‌کرد. شاه ایران به جای تاج کلاه زرین دوشاخی که شبیه سر قوچ و مزین به جواهرات بود بر سر داشت و در پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد. شکوه سپاه او را هیأت و آرایش بزرگانی که در پشت سر او بودند تکمیل می‌کرد. شمار انبوه اشراف و بزرگان ایرانی و غیر ایرانی که در دو سوی پشت سر او حرکت می‌کردند به سپاه او شکوه چشم‌گیری بخشیده بود.

آمیانس مارسلینوس به همراه این گزارش، با شگفتی، افزوده که در آن هنگام بازار موسمی در کنار شهر آمیدا دایر بود، و هزاران مرد و زن در بازار بودند. مرد و زن و بچه، با دیدن سپاهیان ایران، آشفته و هراس‌زده و فریادزنان به سوی شهر گریختند، ولی سپاهیان ایران هیچ تعرضی به آنها و بازارشان نکردند.^۱

دنباله گزارش او چنین است: شاپور و سپاهیان‌ش با این وضع پرشکوه در آرامش به شهر نزدیک شدند. شاپور مایل بود که شهر را رومیان داوطلبانه تسلیم کنند تا گزند بی‌مردم شهر نرسد. او بی‌اندازه متکی به خود بود و چنین می‌پنداشت که همین که خویشان را به سپاهیان

۱. درخور یادآوری است که رسم رومیان چنان بود که چنین جاهائی را تاراج می‌کردند و مردان را می‌کشتند و زنان و کودکان را اسیر و برده می‌کردند. برای مارسلینوس شگفت‌انگیز بوده که ایرانیان به اینها و کالاهایشان تعرض نکرده و آنها را به حال خود وا گذاشته‌اند.

رومی نشان دهد، اینها از بیم او تسلیم شده بخشایش خواهند طلبید. لذا نزدیک شهر از سپاهیان جدا شد و در حالی که نگهبانانش او را همراهی می‌کردند،^۱ سواره در آرامش کامل و اعتماد به نفس عجیبی به سوی دروازه شهر به راه افتاد. او بی‌باکانه چندان به دروازه نزدیک شد که خطوط چهره‌اش را ما می‌توانستیم تشخیص بدهیم.^۲ به یک باره تیرها و زوبینها از این سو توسط مدافعان شهر از فراز برجها بر سرش باریدن گرفت، و اگر ابری از گرد و غبار وی را از نظر تیراندازان نپوشانده بود حتماً از پا درمی‌آمد. فقط ردایش را پیکان از هم دراند، و او و همراهانش با همان آرامشی که به شهر نزدیک شده بودند به لشکرگاه برگشتند.

او در اینجا سالم در رفت تا سپس اسباب هلاکت هزاران تن از ما را فراهم کند. به نظر او ما گناه بزرگی مرتکب شده بودیم، زیرا با اهانت به او نسبت به یک فرمان‌روای مقتدر که بر بسیاری از شاهان و اقوام سلطنت می‌کند توهین کرده‌ایم. او از این اهانت بزرگ چندان خشم‌گین شد که تصمیم گرفت شهر را به زور گرفته تخریب کند. ولی بزرگان ایران به او سوگند دادند که از حد یک رهبر پیروزمند فراتر نرود و سنت دیرینه را زیر پا نگذارد.^۳ لذا تصمیم گرفت که بامداد روز بعد از مدافعان بخواهد که شهر را تسلیم کنند.

شاه هیت‌آل که مارسلیونوس نامش را گرومبات نوشته است، سپیده دم روز بعد با کمال اطمینان مأموریت اجرای فرمان شاه (یعنی مذاکره با رومیان برای تسلیم شهر) را به عهده گرفت و با گروهی از سواران ورزیده به دروازه شهر نزدیک شد. این گرومبات مردی در دلیری

۱. «نگهبانان» در اینجا همان «پشتیگ‌بانان» بودند که پیش از این به آنها اشاره کردیم.

۲. مارسلیونوس نوشته که شاپور وقتی به کنار دروازه رسید چه پیشنهادی را به رومیان مدافع شهر داد، ولی اشاره کرده که او امیدوار بود که رومیان شهر را تسلیم کنند.

۳. شاهنشاه وقتی به جنگ می‌رفت معمولاً مؤبدان مؤبد و مؤبدان بزرگ نیز او را همراهی می‌کردند و سمت مشاوران اخلاق جنگی را داشتند. اینها طبق سنت دیرینه به شاهنشاه گوش‌زد می‌کردند که سنتهای کهن در حفظ جان شهروندان معمولی در شهرهای دشمن مراعات شود. به نظر می‌رسد که مارسلیونوس مطالعات ژرفی درباره ایران و سنتهای ایرانیان داشته است. در همه جنگهای دیگر که شاهنشاه حضور نداشت نیز مؤبدان همراه فرماندهان بودند. رعایت احترام به حیثیت شهروندان در سرزمین دشمن از اصولی بوده که ایرانیان همواره در نظر می‌گرفته‌اند. به همین سبب، چنان که در گفتارهای گذشته نیز بارها شاهد بودیم، ایرانیان در جنگها هیچ‌گاه به تخریب شهرها و کشتار یا اسیر کردن شهروندان دست نمی‌زدند. از عبارت مارسلیونوس چنین برمی‌آید که پیش از آن که جنگ شروع شود نوعی مراسم سوگند شاهنشاه و سپهبدان در برابر مؤبدان انجام می‌گرفته که حد اکثر توانشان را در راه حمایت از جان و مال مغلوبین به کار ببرند، و تا می‌توانند از کشتن انسانها خودداری کنند. این اخلاق جنگی نیز خاص ایرانیان بوده و نزد اقوام دیگر دیده نشده است.

شهره بود و فتوحات چشم‌گیری در کارنامه‌اش داشت. او و پسرش در پیشاپیش دسته بودند. یک افسر ورزیده رومی همین‌که دانست او به مسافت تیررس رسیده است منگنیک (منجنیق) را به‌کار انداخت و تیری پرتاب کرد که از میان زره و سینه پسر گرومبات که در کنار پدرش سوار اسپ بود گذر کرد. او جوانی بود که از حیث بر و بُرز و برازندگی و زیبایی بر همسالانش برتری داشت. با کشته شدن او اینها متفرق شدند، ولی چون که حس کردند که نباید جسد او به دست دشمن افتد غریبو و فریاد برآوردند که «سلاح برگیرید»، و اندکی بعد برگشتند. از بالای دیوارهای شهر تیرها از همه جانب چون تگرگ به‌سویشان فرو بارید. پس از نبردی سخت و خونین که تا پایان روز ادامه یافت، دشمن که تلفات سنگینی داده بود با زحمت بسیار و با استفاده از تاریکی شب جسد را از میان پشته‌های کشتگان و سیل خون بیرون کشید.

او گزارش را این‌گونه ادامه می‌دهد که با کشته شدن این جوان سپاه ایران سوگوار شد، بزرگان از این فقدان ناگهانی با پدر جوان مقتول همدرد شدند، همه اقدامات جنگی را متوقف کردند، و به رسم قوم جوان مقتول مراسم عزاداری برپا کردند، زیرا هم از حیث نژاد و نسب محترم بود و هم شخصاً محبوبیت عام داشت. جسد او را با همان رزم‌جامه‌ها که بر تن داشت بلند کردند و در تابوتی بر روی یک تخت بلندی قرار دادند و در اطراف او ده تابوت گذاشتند و در هر کدام از این تابوتها جسدی مصنوعی نهادند؛ این اجساد چنان خوب ساخته شده بود که انگار مردگان حقیقی بودند که کفن شده بودند.

هفت‌روز تمام همه اقدامات نظامی از جانب ایرانیان متوقف شد، مردان هفت روز به عزاداری پرداختند و دسته دسته و گروه گروه با حرکات مخصوص و نحوه سوزناک در سوگواری شاه‌زاده جوان شرکت کردند و زنان به‌گونه ترحم‌انگیزی بر سینه می‌زدند و با شیونهایی که در چنین مواقعی معمول است بر مرگ آن جوان ناکام که امید قومش بود نحوه‌سرایایی کردند. سپس جسدش را به‌خواست پدرش سوزاندند و بقایایش را در ظرفی سیمین نهادند تا در خاک و طنش دفن شود.^۱

در پایان مراسم سوگواری هفت‌روزه، شاپور شورای جنگی تشکیل داد... دو روز دیگر به سپاهیان آرامش داده شد، و آن‌گاه فرمان محاصره شهر را صادر کرد.

از این نوشته مارسلینوس برمی‌آید که شاپور در پایان مراسم سوگواری، دو روز دیگر به مدافعان شهر وقت داده که شهر را تسلیم کنند و گرنه آماده تحمل پی‌آمدهای تصمیم بعدی او باشند. چنان‌که می‌بینیم، شاپور همه تلاش خویش را به‌کار برده است تا شهر را بی‌جنگ و

۱. هیت‌آلهای افغانی در آن‌زمان بودایی بوده‌اند و سوزاندن جسد مرده از رسوم دینشان بوده است.

خونریزی تحویل بگیرد. او نمی‌خواست که به مردم شهر آسیبی برسد. ولی رومیان آمادهٔ مقابله بوده‌اند و هیچ راهی جز حمله به شهر و تصرف شهر با زور در پیش پای شاپور نمانده بوده است.

او افزوده که پنج گروه سواران زرهپوش سپردار به محاصرهٔ شهر فرستاده شدند، و در بامداد روز سوم سواران دارای سپرهای درخشنده درهرجا که چشم کار می‌کرد ایستاده بودند. صفها در نظم و آرامش به سوی جاهای مقرر شده حرکت کردند و سراسر اطراف دژ را در محاصره گرفتند. جانب شرقی که آن جوان کشته شده بود جایگاه استقرار هیت‌آلها بود، ورت‌ها در جنوب، الان‌ها در شمال، و سیستانیها در برابر دروازهٔ غربی بودند. سیستانیها جنگ‌آورانی‌اند که در دلیری همانند ندارند. صفهای پیلانِ غول‌پیکر که مردان مسلح سوارشان بودند نیز بو و منظرشان هراس‌انگیز بود.

وقتی این‌گونه صف‌آرایی انجام شد سپاهیان ایران تا غروب، بی هیچ اقدامی، ایستاده بودند؛ آن‌گاه با همان نظمی که آمده بودند راه بازگشت به لشکرگاهشان گرفتند.

این گزارش چشم‌دید نیز نشان می‌دهد که شاهنشاه در عین این تدارک کامل، باز هم یک‌روز به رومیان فرصت داد تا برای تسلیم کردن شهر اندیشه کنند. او هر تلاشی که لازم بود را برای جلوگیری از خونریزی انجام داد.

مارسلینوس افزوده که سپیده‌دم روز بعد ایرانیان دیگر باره به همین سان برگشتند و شهر را محاصره کردند. امروز حمله برای گرفتن شهر آغاز شد. مدافعان نیز جانانه از شهر دفاع کردند. سنگهای بزرگی که نیروهای ما با منگنیک می‌افکندند سرهای بسیاری از دشمنان را کوبید، و بسیاری را نیز با تیر و ناوک از پا درآوردند. لاشه‌های آنها که بر زمین پراکنده بود مانع پیش‌رفت دشمن می‌شد. بسیاری‌شان نیز مجروح شدند. باران تیرها که از فراز دیوارها به سوی دشمن افکنده می‌شد همچون ابری آسمان را تیره و تار کرده بود. دشمنان به رغم دادن تلفات بسیار، استوارانه و پابرجا می‌جنگیدند. نبرد به این‌گونه تا پایان روز ادامه داشت. شب که نبردها متوقف شد و نگهبانان با اسلحه‌شان ایستاده بودند بانگ دو طرف در تبه‌ها طنین افکند. مردان ما سرود ستایش «امپراتور کونستانس، سرور جهانیان» را سر می‌دادند، و ایرانیان سرود ستایش شاپور را می‌خواندند که او را «شاهنشاه پیروزمند» می‌نامیدند.

روز دیگر نبردها همچنان با شدت ادامه یافت. سپس تلفات بسیار زیادی که به دو طرف وارد شده بود سبب شد که نبردها برای چند روز متوقف شود.

یعنی شاهنشاه به عنوان آخرین مهلت، چند روز به رومیان وقت داده که هم کشتگان‌شان

را گردآوری و دفن کنند و هم شهر را تخلیه کنند. زیرا می دانسته که اگر اجساد کشتگان در شهر بماند وبا در شهر خواهد افتاد و مردم بی دفاع گرفتار وبا خواهند شد.

مارسلینوس افزوده که دفن آن همه کشتگان ما در شهر امکان پذیر نبود، زیرا هفت لشکر رومی به اضافه جماعتی از مهاجران رومی که شمارشان بیست هزار تن بود در شهر جاگیر بودند. در این میان، از بخت بد ما، وبا نیز در شهر شایع شد. ایرانیان شروع به ساختن سکوها و دیوارها در پیرامون شهر کردند تا از فراز آنها با ما بجنگند، و چندین برج بلند برافراشتند و بر فراز هر برجی منگنیک نصب کردند.

در نبردهای روزهای بعد هفتاد تن از سپاهیان ویژه شاه (جاویدانها) توانستند که بر یکی از برجهای جنوبی ما دست یابند و بر فراز آن مستقر شوند و از آنجا به ما تیراندازی کنند. رومیان نیز منگنیکهایشان را رو به سوی آن برج دادند و به آنها تیراندازی کردند. دشمنان با جرأت و رشادت عجیبی می جنگیدند. در این اثناء، دشمنان بر چندتا از دژهای اطراف شهر دست یافتند و آنها را ویران کردند، و هزاران تن را بیرون کردند، که در میان آنها پیران و زنانی بودند که توان راه رفتن نداشتند.

ایرانیان پس از آن که کار نصب آلات شهرگیری را به اتمام رساندند حمله اصلی به شهر را آغاز کردند. در این دور دوم نبردها، روز نخست چندان پیش رفتی نداشتند. روز دوم با پیلها اندکی پیش روی کردند. رومیان برجهای آنها را منهدم کردند و منگنیکهایشان را در هم شکستند. آلات شهرگیری آنها منهدم شد ولی این به آرام شدن نبردها کمکی نکرد.

شاپور گرچه خودش مجبور نبود که بجنگد ولی پیشاپیش همه می جنگید و از هیچ خطری نمی هراسید. او همچون یک سرباز در پیشاپیش سپاهانش می جنگید. رومیان باران تیرهایشان را به سوی او گشودند. بسیاری از افراد پیرامون او از پا درآمدند، ولی تیری به او اصابت نکرد. او از این صف به آن صف می رفت و سربازانش را تشویق می کرد، بی آن که باران تیرهای ما یا دیدن آن همه کشتگان در او اثری بگذارد و اراده او را سست کند یا او را از مرگ بهراساند. آن روز نیز نبردها تا پاسی از شب ادامه داشت.

روز بعد، هنوز خورشید برندمیده، شاپور با روحیهئی پر از خشم و کینه، سپاهانش را با فریادهایش آماده نبرد کرد.

نبردها روزهای درازی با شدت و حدت ادامه داشت تا آن که یک روز رخدادی ناگهانی فرجام جنگ را تعیین کرد، و آن این بود که بان دفاعی ما که مدتها برای ساختنش وقت صرف کرده بودیم مثل این که زلزله رخ داده باشد منهدم شد و فاصلهئی که میان حصار و صفة حمله

دشمن وجود داشت پر شد چنان که انگار جاده‌ئی ساخته یا پلی بر آن استوار کرده باشند. دشمنان گذرگاهی یافته بودند که هیچ مانعی در برابر آن وجود نداشت. بیشتر سربازان ما یا خُرد شده بودند و یا در اثر انهدام بان به قدری کوفته شده بودند که قدرت عمل از آنان سلب شده بود. با این حال از همه سو برای مقابله با این خطر ناگهانی شتافتند، ولی همین امر مانع کار شد و هریک دیگری را از پیش‌رفت بازمی‌داشت. این پیشامد از طرف دیگر بر تهور دشمن افزود. به فرمان شاپور سپاهیان‌ش به یک‌باره یورش آوردند. کار به نبرد تن‌به‌تن رسید و در کشتاری عظیم خون همچون سیلاب به راه افتاد و پارگی (خندق) از کثرت اجساد دو طرف انباشته شد و راهی هموار در برابر دشمن باز شد و شهر به دست ایرانیان افتاد.^۱

این بود توصیف یک افسر دشمن از رشادتهای شاپور در واپس‌گیری سرزمینهای ایرانی از اشغال‌گران رومی. او شجاعت شاپور که همچون سربازان عادی می‌جنگیده و از تیرهای رومیان هراسی نداشته را با زبانی پر از خشم بیان کرده است. او رشادت شاپور را به گونه‌ئی به تصویر کشیده است که نشان می‌دهد شاپور مصمم بوده به هر بهائی که باشد حتی اگر به‌بهای جان خودش تمام شود، زمینهای ایرانی شرق اناتولی را از رومیان واپس گیرد. پرده‌ئی که او از شاپور دوم تصویر کرده است ما را به ستایش از همه شاهنشاهان ایران وامی‌دارد که به خاطر حفظ تمامیت ارضی و شرف و حیثیت تاریخی ایران چه اندازه جان‌فشانی می‌کرده‌اند. شاپور دوم با چنین رشادت و از خودگذشتگیهای بی‌مانندی که حکایت از جان‌برکفی او می‌کند سرزمینهای شرق اناتولی که رومیان در اشغال داشتند را آزاد ساخت و شرف تاریخی را به کشور برگرداند. همین گزارشهای دشمنان ایران است که ما را متوجه می‌کند که نیاگان بزرگمان چه رنج‌هایی تحمل می‌کرده‌اند تا از شکوه و شوکت ایران و ایرانی نگهبانی کنند، و این پاره کوچک از ایران زمین (ایران کنونی) که برای ما مانده است ثمره چه تلاشهای بردبارانه‌ئی است که نیاگانمان برای حفظ آن به کار برده‌اند.

در باره رفتار شاپور دوم با اسیران جنگی، مارسلینوس با شگفتی بسیار نوشته است که ایرانیان نه به زنان رومیان تجاوز می‌کردند، نه اسیران رومی را می‌کشتند، و نه تصمیم داشتند که زن و بچه‌ها را اسیر کرده در بازارها بفروشند. مارسلینوس از زن اسیر شده یک افسر بلندپایه رومی به نام گروگاسیوس سخن گفته که در زیبایی زبان زد بود، و شوهرش مشاور امپراتور بود، و با شگفتی نوشته که شاپور وقتی او را دید به او دل‌داری داد که ما نه با تو و نه با شوهرت رفتار ناپسند نخواهیم داشت، بل که تو را به همراه زنان دیگر به ایران خواهیم برد و به شوهرانتان

۱. مارسلینوس، دفتر ۱۴ / فصلهای ۱ - ۹.

بازخواهیم داد. و افزوده که شاپور به سپاهیان‌ش فرمود که مبادا نسبت به زنان اسیرشده بی‌احترامی نمایند، و فرمود که زنان را آزاد بگذارند تا مراسم دینی‌شان را انجام دهند. نیز نوشته که گروگاسیوس چون که عاشق زنش بود پس از آن به ایران رفته به حضور شاپور رسید، شاپور او را مورد نوازش قرار داد، زنش را به او برگرداند، و به او پیشنهاد کرد که در ایران بماند، و گروگاسیوس در ایران ماند و شاپور امکاناتی در اختیارش نهاد.^۱

این بخش آخر را می‌توان چنین بازخوانی کرد که گروگاسیوس نیز جزو اسیرشدگان بوده، ولی مارسلینوس نخواست که چنین شخصیت بلندپایه‌ئی را به اسارت داده باشد. اما ماندگار شدن او در ایران به این معنا است که او به همراه دیگر اسیران رومی، طبق رسمی که در ایران از دیرباز رواج داشت، به تابعیت ایران درآورده شدند. پیش از این گفتیم که رسم ایرانیان چنین بود که اسیران جنگی را به تابعیت ایران درمی‌آوردند، شهری برایشان در جایی از ایران می‌ساختند، و آنها عملاً تبدیل به شهروندان ایران می‌شدند. این رسم که از زمان مادها و هخامنشیان سریان داشت تا پایان دوران ساسانی برجا بود.

درباره تسخیر شهر سنگارا (سنجار) که پیش از شهر آمیدا از اشغال رومیان بیرون کشیده شد، مارسلینون اشاره کرده که شاپور پس از تسخیر سنگارا هیچ‌کس را نکشت، بل که سپاهیان رومی را اسیر گرفته به منطقه دوردستی در ایران فرستاد تا در آنجا اسکان یابند.^۲

همه اینها، برای مارسلینوس که قانون کشورش مقرر کرده بود که اسیران جنگی را یا باید کشت (افسران و سربازان) یا باید برده کرده در بازارها به مزایده فروخت (زنان و بچه‌های شهر تسخیرشده)، بسیار شگفت‌انگیز بوده و نتوانسته که شگفتیش نسبت به این رسم انسانی ایرانیان را نهان بدارد. نزد رومیان رسم مبادله اسیران وجود نداشته، زیرا به نفعشان بوده که زن و بچه‌های اسیرشده را به عنوان برده در بازارهای کشور خودشان بفروشند و مال دریافت کنند. لذا شاهان پارتی و ساسانی، به آن سبب که رسم برده‌داری در ایران وجود نداشته، در جنگ‌هایشان با آنها اسیرشدگان سپاهی رومیان را بازن و فرزندانشان به ایران برده و تبدیل به شهروندان ایران می‌کرده‌اند.

شگفت‌تر از همه برای مارسلینوس نبودن رسم تجاوز جنسی به زنان و دختران شهرهای مغلوب در میان ایرانیان است؛ و این رسمی بوده که از روزگاران دور در میان یونانیان و رومیان رواج داشته و تبدیل به قانون ابدی شده بوده است. مارسلینوس به رغم خشم شدیدی که از

۱. مارسلینوس، دفتر ۱۸/۱۰ و دفتر ۱۹/۹.

۲. همان، دفتر ۲۰/بندهای ۶-۷.

ایرانیان در دل داشته، در هیچ موردی نتوانسته که سخنی از رفتاری ناجوان مردانه در کتابش بنویسد که از ایرانیان نسبت به دشمنان رومی‌شان سر زده باشد. اعجاب احترام‌آمیز او نسبت به رفتار شاپور دوم با دشمنان کشورش شبیه اعجاب هرودوت و تاریخ‌نگاران یونان قدیم نسبت به داریوش بزرگ و خشیارشا و آردشیر اول است.

در تألیفات تاریخ‌نگاران مسلمان عربی نویسنده می‌خوانیم که شاپور دوم نسبت به عربها خشونت‌های بسیار سختی به کار برد، کتفهای سرانشان را سوراخ کرده آنها را به دار آویخت، و بسیاری از سران عرب را کشتار کرد. ولی وقتی آن گزارشها را در کنار گزارش مارسلینوس می‌گذاریم متوجه می‌شویم که همه آنها از داستانهای برخاسته بوده که عربها ساخته بوده‌اند، و نمی‌تواند که اساس و بنیاد درستی داشته باشد. حتی به این اندیشه می‌افزیم که معنای ذوالاکتاف نه سوراخ‌کننده کتفها بل که «دارنده کتفهای بزرگ» است (یعنی چارشانه). در گزارش مارسلینوس خواندیم که شاپور اندامی شکوه‌مند داشت و یک سر و گردن از همه افسران بلندتر بود (مردی چارشانه و بلندقامت بود). پس باید درباره صفت «ذوالاکتاف» به معنای سوراخ‌کننده کتفها اندکی اندیشه کنیم، و چنین بیندازیم که حتی ایرانیان این صفت با این معنای زشت را در اواخر خلافت اموی «هوبه سُمبَه» ترجمه کردند و شاید خواسته‌اند به رخ عربهای فاتح بکشند که این ما بوده‌ایم که دیروزها با شما چنان کردیم، و اکنون نیز از شما برتریم، ولی قضای آسمانی سبب شده که شما بر ما مسلط شوید.

مارسلینوس درباره فرجام خودش پس از سقوط آمیدا نوشته که به همراه شماری از فراریان گریخته خود را به کوهستان رساند و از آنجا به ملطیه در ارمنستان کهن، و از آنجا به آنتاکیه (پایتخت شرقی امپراتوری) رفت.

شکست رومیان در ارمنستان و جزیره فرات و نصیبین پی آمدهای ناگواری در امپراتوری روم به دنبال آورد. در سال ۳۶۰ سرهنگی به نام ژولیان بر ضد کنستانتیوس شورید. چند ماه بعد کنستانتیوس درگذشت و ژولیان رسماً امپراتور شد. ژولیان مسیحیت را به کنار نهاد و به آئین کهن رومی رسمیت دیگر باره بخشید. کلیساهای شرقی و یونانی به او لقب مُرتد دادند و مشروعیتش را به زیر سؤال بردند؛ ولی ارتداد ژولیان به او امکان داد که از حمایت یک پارچه ارتش سنتی برخوردار شود. ژولیان بر آن شد که برای تلافی شکستهای سالهای اخیر از ایران، و اشغال دیگر باره جزیره فرات و شرق اناتولی لشکرکشی کند.

ضمن سخن از تشکیل شورای سلطنت که شاپور نوزاد را شاه کرد گفتیم که یکی از پسران هرمز دوم (برادر بزرگ شاپور دوم) به نام هرمز در نبرد قدرت شکست یافته بازداشت و

زندانی شد. او به زودی از زندان گریخته به شام رفته به دولت روم پناهنده شد و تا این زمان در آنتاکیه می‌زیست. قیصر ژولیان او را برانگیخت تا مدعی تخت و تاج ایران شود. قیصر به بهانه حمایت از او آماده گسیل لشکر به ایران شد با این امید که هرمز در ایران هوادارانی داشته باشد و دولت روم بتواند که او را به سلطنت بنشانند و خواسته‌های دولت روم که بازگیری زمینهای آزاد شده بود را بر او تحمیل کند. اقدام دیگر قیصر آن بود که با پیام پشت گرم‌کننده‌ئی که برای آتردات مخلوع ارمنستان فرستاد او را تحریک به شوراندن هوادارانش (مسیحیان) برضد شاه ارمنستان کرد تا اوضاع ارمنستان آشفته شود و شاپور به ارمنستان برود، و دولت روم در غیاب شاپور به میان رودان لشکرکشی کند.

آتردات به توصیه عمل کرد، شاه ایران خواه ارمنستان را در یک شورش کشت و بیوه‌اش را به ازدواج خودش درآورد و بر تخت سلطنت ارمنستان نشست (سال ۳۶۳ م).

امپراتور نیز با همه ارتش روم در یک حرکت بسیار سریع و غافل‌گیرکننده از فرات گذشته قصد حران کرد. ایرانیان به فرمان‌دهی یک افسر پارسی اینها را در شرق فرات متوقف کردند. تلاش امپراتور برای واپس زدن ایرانیان به نتیجه نرسید. شاپور نیز با سپاهیان ایران به حران رفت. در نبردی که معلوم نیست چند روز ادامه داشته است رومیان شکست یافتند، امپراتور متجاوز به همراه هزاران تن از سپاهیان رومی به کشتن رفت.

پس از این شکست خفت‌بار افسری به نام ژوویان بقایای سپاهیان رومی را برداشته به غرب فرات عقب‌نشینی کرد. او که اکنون خودش را امپراتور روم می‌نامید از شاپور تقاضای مذاکره برای صلح کرد، و طی قرارداد صلحی که بی‌درنگ میان او و شاپور منعقد شد، دولت روم ضمن پذیرش پرداخت غرامت جنگی به ایران، تعهد سپرد که از دخالت در ارمنستان و گرجستان خودداری ورزد و هیچ‌گاه درصدد تجاوز به سرزمینهای ایرانی برنهد. نیز، در این عهدنامه تصریح شد که اگر دولت ایران بخواهد آتردات را از سلطنت ارمنستان برکنار کند دولت روم دخالت نرزد و دست ایران در این باره بازماند.

این‌گونه، در سال ۳۶۳ دولت روم به حاکمیت ایران بر همه مناطق که از نظر سنتی جزو ایران یا منطقه نفوذ ایران بودند (جزیره فرات، آمیدا، ارمنستان، گرجستان) و توسط شاپور از اشغال رومیان بیرون کشیده شده بودند اعتراف کرد، و سیادت ایران بر بندر لاتیکیه بر کرانه شرقی دریای سیاه نیز به رسمیت شناخته شد. نیز، دولت روم تقبل کرد که سالیانه مبلغی (که مقدارش در قرارداد تعیین شد) به عنوان مساعدت در هزینه نگهداری دربند قفقاز به ایران بپردازد. این دربند در گذرگاههای کوهستانی دو سوی شرقی و غربی کوههای قفقاز - یکی در

کناره غربی دریای خزر و دیگری در گرجستان - توسط دولت ایران ساخته شده بود تا از خزش ترکان ماورای قفقاز به درون سرزمین الان (شمال رود ارس در جنوب قفقاز) از یک سو و ارمنستان و اناتولی از سوی دیگر جلوگیری کند. دو پادگان در کنار این دو دربند دایر بود که سربازانش ایرانی بودند و هزینه اش را دولت ایران می پرداخت. تا این زمان از حضور عنصر ترک در جنوب کوههای قفقاز خبری نیست و همه اقوام جنوب کوههای قفقاز آریایی و بومی اند (گرچی ها در غرب و الانی ها در شرق). الانیهای ایرانی تبار در این زمان شاه دارند و لقبش الان شاه است، و گرچی ها شاه ایرانی تبار تابع شاه ارمنستان دارند که از خاندان شاهان پارتی ارمنستان است؛ یعنی گرجستان از نظر اداری تابع ارمنستان است.

روایت ایرانی از این لشکرکشی متجاوزانه دوم رومیان به مرزهای ایران را طبری و مورخان عربی نگار آورده اند که خبر از تهور و از جان گذشتگی شاپور دوم در راه عزت میهن می دهد؛ و من از فارسنامه ابن بلخی می آورم:

للیانوس... دین ترسایی باطل کرد و کلیساهایی که قسطنطین ساخته بود خراب کرد، و عرب که از شاپور رمیده بودند خلائقی بی اندازه به او پیوستند، و خروج کرد بر قصد ولایت پارسیان. و شاپور از این جهت دل مشغول گشت و با لشکری به سرحد ولایت شد و از آنجا با سواری چند مجهول وار رفت تا شکل کار و لشکر ببیند. و جاسوسان را باز به هر گوشه ئی فرستاد و خویشان جائی توقف کرد تا جاسوسان بازرسند. اتفاق را جاسوسی را از آن او بگرفتند؛ و جاسوس از بیم جان گفت: «مرا مکشید تا شاپور را به شما نمایم، که او با عددی اندک به این نزدیکی است»... گفته اند که للیانوس را سپه سالاری بود نام او یوسانوس، و این سپه سالار کس به آن جایگاه فرستاد که جاسوس نشان داده بود، و شاپور را خبر داد تا بگریخت...

و در آن دو سه روز هردو لشکر به هم رسیدند و لشکر للیانوس سخت بسیار و بی اندازه بود. و عرب از کینه ئی که در دل داشتند نیک کوشیدند تا شاپور را هزیمت کردند، و خلقی را از آن او عرب بکشت. و للیانوس شهری از آن شاپور بستد از سواد عراق - تیسپون نام - و به «مدینه شاپور» معروف است. و بسیار خزاین و مالها از آن شاپور برداشت. و شاپور و امیانه (باز به میان) مملکت آمد و لشکرهای جهان بر وی جمع شدند، و رجعت کرد و تیسپون از للیانوس بازستد بی آن که مصافی رود. اما او خود بازگشت و به پارس نشست. و پس رسولان میان شاپور و للیانوس آمدند می کردند تا صلحی ببینند. و للیانوس در خیمه نشسته بود و سخن رسولان می شنید. ناگاه چوبه تیر بر سینه او آمد و

کس ندانست که که (چه کسی) انداخت و لیانوس در حال جان سپرد و هزیمت در آن لشکر افتاد. و شاپور معتمدان را فرستاد و آن سپهسالار را، یوسانوس نام، که او را از حال جاسوس خیر داده بود هدیه فرستاد و پیغام به لشکر روم داد که اگر با او بیعت کنید که شاه شما باشد من قصد شما نکنم تا به سلامت و اولایت خویش روید، و گرنه یک کودک را هم امان ندهم. همگان بیعت کردند با یوسانوس، و شاپور او را مُسَلَّم داشت، بعد مال و خزانه و اسباب لیانوس بستد و مواضعه (باج مقرر شده) بسیار بر رومیان نهاد. و عرب در جهان آواره شدند، و چندان که از ایشان یافتند بکشتند. و چون یوسانوس بازمی گشت با او قرار داد که هر خرابیئی که در ولایت شاپور کرده بودند غرامت کشید. و نصیبین به عوض تیسپون که خراب کرده بودند به شاپور سپرد و به سلامت باز روم رسید، و ثمره آن جوان مردی که با شاپور کرده بود بیافت.^۱

گفتیم که دولت روم در پیمان صلح ایران و روم تعهد سپرده بود که از آتردات ارمنستان حمایت نکند. شاپور دوم پس از آن فرمود تا آتردات را بازداشت کرده به ایران بردند و به زندان افکنده شد، و گویا در زندان خودکشی کرد. اما زنش که زن بسیار دلیری بود - و گفتیم که زن شاه قبلی ارمنستان بود که توسط همین آتردات کشته شده بود - در دژی موضع گرفت به این امید که شاید رومیان به یاریش بشتابند. او نیز سرانجام مجبور به تسلیم شد و به ایران فرستاده شد.

به رغم آن که دولت روم تعهد سپرده بود که در امور ارمنستان دخالت نکند، چند سال بعد که شاپور درگیر مقابله با یک شورش منطقه‌یی در شرق کشور (احتمالاً در جنوب افغانستان کنونی) بود امپراتور والنس گروهی را به ارمنستان فرستاد و مسیحی شدگان را برضد ایران شوراند و پسر آتردات - که نامش را پاپ نوشته‌اند - را بر تخت سلطنت ارمنستان نشانده. ولی به زودی شاپور نیروئی به ارمنستان فرستاد و پاپ را برکنار کرد. دیگر باره یک کشیش نومسیحی ارمنی - نامش نرسی - با یاری سپاهیانی که امپراتور برایش فرستاده بود به مسیحی شدگان ارمنستان فتوای جهاد ضد ایرانی داد، و هواداران ایران را در ارمنستان بازداشت کرده زنده زنده پوست از سرشان بیرون کشید و هراسی بی سابقه در ارمنستان برقرار کرده پسر آتردات را به سلطنت برگرداند. جاسوسان ایران که در دربار پاپ بودند بهترین راه را در نابودگری این نرسی دیدند، و پاپ را از نرسی بدبین کردند تا نرسی را کشت. پس از آن دربار ایران یک هیأت سفارتی به ریاست افسری از نوادگان سورن قهرمان معروف دوران

۱. فارس نامه ابن بلخی، ۱۹۲-۱۹۴.

پارت را با تشرهای شدید به دربار روم فرستاده از دولت روم تقاضا کرد که شورش ارمنستان را فرونشاند. به دنبال آن، جهاد ضد ایرانی مسیحیان به فرمان امپراتور فرونشست، پاپ از سلطنت ارمنستان برکنار شد، ولی دوتا از پسران کم سالش به جای او به سلطنت نشاندند. چون که تقاضاهای ایران برآورده نشده بود سورن به فرمان شاهنشاه با سِمَتِ مرزبانی ارمنستان به ارمنستان گسیل شد (سال ۳۷۹ م). اینک شاهنشاه شاپور تصمیم گرفته بود که شاه ارمنستان را از میان افسران ایرانی منصوب کند تا برای همیشه به توطئه‌های رومیان در آن کشور خاتمه داده باشد.

* * *

شاپور دوم که از روز تولدش پروردهٔ نیرومندان فقهتی و ارتشی بود در سنین جوانیش چنان شایستگی و تدبیری از خود نشان داد که دست همهٔ این عناصر را از تصمیم‌گیری در امر دربار کوتاه کرد، و از دخالت بی‌جای مغان در سیاست ممانعت نمود، و نشان داد که جانشین شایسته‌ئی برای نیاگانش آردشیر بابکان و شاپور اول است. او همچون اسلافش شاهنشاهی ایران دوست و آبادگر بود. او درعین حال خُلق و خوئی شبیه اسلاف بزرگش کوروش و داریوش و آردشیر بابکان و شاپور اول داشت و از آزادیهای دینی همهٔ قومها و مردمان در کشور حمایت کرد. در سلطنت او اقتصاد کشور به سوی شکوفایی بیش از پیش رفت. وحدت تصمیم‌گیری که میان بزرگان کشور از زمان کودکی او به وجود آمده بود به نابه‌سامانی سیاسی و مذهبی و اختلافات داخلی خاتمه داده بود، و چون شاپور به سن رشد رسید تدبیر و کاردانی او بیش از پیش بر ثبات سیاسی و برقراری امنیت و رونق کشاورزی و صنایع و بازرگانی و رشد اقتصادی کشور افزود. پیمان صلح سی‌سالهٔ او با دولت روم در دهه‌های آینده مبادلات بازرگانی دو کشور را رونق بخشید و ایران به‌عنوان مرکز ترانزیت کالاهای شرق و غرب جهان درآمدهای انبوهی به‌دست آورد که در شکوفایی اقتصادی کشور سهم عمده‌ئی ایفا نمود.

ایران در سلطنت شاپور دوم دوران نوینی از همزیستی دینی و مذهبی، رشد کشاورزی و صنایع و بازرگانی، و رفاه و سعادت و رضایت همگانی مردم کشور از دولت را پیمود و در راه شکوفایی هرچه بیشتر تمدنی و توسعهٔ اقتصادی و درعین حال در راه وحدت ملی به‌پیش رفت. آن‌چه در این دوران به تقویت نیروی دفاعی ایران کمک کرد همین وحدت ملی بود که بر اثر تدابیر شایستهٔ مؤبد آترپاد مِه‌راسپند و مؤبد اردوی راج، و سپس کشورداری مُدبرانهٔ شاپور دوم تحقق یافته بود. لذا شاپور دوم نیز از شاهنشاهان بزرگ تاریخ ایران است.